

خاطره* مارسل پروست . ترجمه صفدر تقی زاده

۱۹۱ سال گذشته من مدتی را در «ت» گذراندم، در گراند هتل که در انتهای دوردست ساحل، رو به دریا قرار داشت. به دلیل دود و بخاری که از آشپزخانه‌ها و آب‌های مانده برمی‌خاست و ابتذال مجلل پرده‌های نقش‌داری که تنها شیء متفاوت روی دیوارهای لخت خاکستری بود و تزئینات این تبعید را کامل می‌کرد، سخت دل‌تنگ بودم؛ آن‌گاه روزی همراه با تندبادی که خبر از توفان می‌داد، در راهرویی به سوی اتاقم قدم برمی‌داشتم که بوی نادر دلاویزی در جا می‌خکوبم کرد. دریافتم که نمی‌شود از ماجرا سردرآورد، اما بو، آن چنان پرمایه و آن چنان به نحوی پیچیده گلستانی بود که به گمانم تمامی باغهای گل و گلزارها را لخت کرده بودند تا چند قطره از آن عطر تولید کنند. این برکت نفسانی آن چنان نیرومند بود که زمانی دراز پایه‌پا کردم بی آن‌که پیش بروم؛ آن سوی شکاف دری نیمه‌باز که تنها راه خروج آن بوی مست‌کننده بود اتاقی یافتم که به رغم یک نگاه آنی، حضور شخصیتی بس متعالی در آن احساس می‌شد. چگونه مهمانی می‌توانست در دل چنین هتل تهوع‌آوری، محرابی چنین پاک به خود اختصاص دهد، به خلوتگاهی چنین



کنت دو مونتسکو، عکس از جیوانی بلدینی، سال ۱۸۹۷.

مذهب تکامل بخشد و برج عاجی منزوی از رایحه دلاویز برپا کند؟ صدای پاهایی، ناپیدا از سرسرا و پیش تر از آن، حرمتی تقریباً مذهبی مانع شد که با آرنج در را بازتر کنم. به یکباره، باد خشمگین، پنجره فکسنی راهرو را درهم شکست، بادی شور با موجی گسترده و تند به درون وزید و آن عطر گلستانی غلیظ را بی آنکه به کلی در خود غرق کند، در هوا پراکنده کرد.

من هیچ گاه مقاومت ظریف آن عطر اصیل را از یاد نخواهم برد که با جان مایه خود بر بوی آن باد گسترده فائق آمد. وزش باد، در اتاق را بسته بود و به ناگزیر به طبقه پائین رفتم. اما حاصل بخت و اقبال بد و آشفته این بود: وقتی درباره ساکنان اتاق ۴۷ (چون آن موجودات گزیده نیز مثل دیگران شماره داشتند) پرس و جو کردم، تنها اطلاعی که مدیر هتل توانست پیدا کند، مثنی اسم آشکارا مستعار بود. تنها یک بار صدای متین و لرزان و موقر و آرام مردانه‌ای را شنیدم که گفت «ویولت»، و صدای آهنگین فوق طبیعی زمانه‌ای را که پاسخ داد «کلارنس». برغم این دو نام انگلیسی، بنا به گفته کارکنان بومی هتل به نظر می‌رسید که غالباً به زبان فرانسوی حرف می‌زنند، بی هیچ لهجه خارجی.

چون غذایشان را در اتاقی خصوصی می‌خوردند، نمی‌توانستم ببینمشان. تنها یک بار، در طرح و خطوطی محو، آن چنان به نحوی روحانی نمایان، آن چنان به نحوی یگانه مشخص که در ذهنم به صورت یکی از متعالی‌ترین مظاهر زیبایی باقی مانده است، زنی بالا بلند را دیدم که از نظر دور می‌شد، چهره‌اش گریزنده، اندامش لغزان در روپوشی دراز و پشمین به رنگ قهوه‌ای و صورتی.

چند روز بعد، همان طور که از پلکانی کاملاً دور از آن راهروی اسرارآمیز بالا می‌رفتم، بوی خوش خفیفی، به طور قطع همانند همان بوی بار اول را حس کردم. به سمت راهرو پیش تاختم و همین که به آستانه در رسیدم، هجوم همان عطرهای وحشی که مثل موجودات

زنده می‌غریدند و مردم پرمایه‌تر می‌شدند، کرختم کرد. از میان در کاملاً گشوده، آن اتاق بی‌مبلمان انگار دل و روده‌ای بیرون ریخته بود. چیزی حدود بیست شیشه کوچک شکسته روی پارکت کف اتاق، آلوده به لکه‌های خیس، پخش و پلا بود. مستخدم بومی که داشت کف اتاق را کهنه می‌کشید گفت «امروز صبح رفتند. عطردانها را شکستند تا کسی از عطرشان استفاده نکند، نمی‌توانستند همه را در چمدانهایشان که انباشته از اجناسی بود که از اینجا خریده بودند جا دهند. چه وضع بلبشویی! من یکی از عطردانها را که هنوز چند قطره‌ای در آن مانده بود قاپیدم. این قطره‌ها که از چشم آن مسافران مرمر دور مانده بود، هنوز اتاقم را عطرآگین می‌کنند.

من در زندگی ملال آور خود، روزی از عطرهاى تراویده از دنیایی که آن قدر دلاویز بود مست شدم. اینها منادیان زحمت افزای عشق بودند. ناگهان خود عشق آمده بود، با گل‌های سرخس و فلوت‌هایش، تندیس‌گر، کاغذین جامه، درسته که هر چیز پیرامون خود را معطر می‌کرد. عشق با تندترین نفس اندیشه‌ها درهم آمیخته بود، نفسی که بی آن که عشق را تضعیف کند، لایتناهی اش کرده بود. اما من از خود عشق چه می‌دانستم؟ آیا من، به نوعی به رازش پی برده بودم؟ درباره اش آیا چیز دیگری می‌دانستم جز آن عطر اندوهش و بوی عطرهايش؟ آن گاه، عشق رفت و عطرها از عطردانهای خرد شده، با غلظت ناب‌تری بیرون تراویدند. رایحه یک قطره تضعیف شده، هنوز که هنوز است زندگی‌ام را بارور می‌کند. ♦ ♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* مجموعه کامل داستان‌های کوتاه مارسل پروست با ترجمه یواخیم نوی گروشل در آوریل ۲۰۰۱ از سوی انتشارات کویر اسکوایر پرس انتشار یافت. داستان کوتاه کوتاه خاطره که پیش از آن یعنی تا همین دو سال گذشته به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر نشده بود، نخستین بار در این مجموعه به چاپ رسیده است.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی